

سیر تطور تئودیه در اندیشه نقادی متقدم و متأخر کانت

فرح رامین^۱، زهرا فرزنانگان^۲

چکیده

حیات علمی کانت، با یک نگاه کلی، به دو دوره پیشانقدی و نقادی تقسیم میشود. برخی محققان با دقت نظر بیشتری به بررسی سیر تاریخی تحول و تکامل اندیشه‌های کانت پرداخته و دوره نقادی را نیز به دو بخش تقسیم کرده‌اند. تبیین دیدگاه کانت در مسئله شر - با توجه به تفاوت نگاه ظریفی که در آثار منتشر شده از وی در اوایل دوره نقادی و اواخر آن بچشم میخورد - سیر شکلگیری ساختار فکری وی در اینباره را بتصویر میکشد. مطالعات صورت گرفته در این زمینه، فاصله گرفتن تدریجی کانت از معرفت نظری نسبت به خدا و بالتبع، پاسخ کلامی به مسئله شر را نشان میدهد، که در اواخر دوره نقادی به اوج میرسد. اصل «آزادی» که از اصول موضوعه اخلاق در اندیشه‌های نقادی کانت است، محور اصلی توجیه شر اخلاقی در آثار او، بویژه در دوره نقادی متأخر است. نوشتار پیش‌رو با شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی دیدگاه کانت در مورد مسئله شر در دو دوره نقادی میپردازد. کانت در اوایل دوره نقد، نظریه «بهترین جهان ممکن» را تأیید کرده، اگرچه در این نظریه، مفهوم «کمال» با مفهوم «واقعیت» یکسان پنداشته شده است، اما او در اواخر دوره نقد، از تعریف رایج «خیر و شر» فاصله گرفته و با انکار شایستگی تئودیه‌های فلسفی، پاسخی جدید برای معضل شرور ارائه میدهد.

۱. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ f.ramin@qom.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ z.farzanegan@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۷ نوع مقاله: پژوهشی



کانت در دوره نقادی، شر را ذاتی بشر دانسته و تفسیر سنتی و رواقی از منشأ زمانی و عقلی شر در طبیعت انسان را نفی مینماید.
کلیدواژگان: مسئله شر، شر بنیادی، شر رادیکال، نظام احسن، تئودیهسه، دوره نقادی متقدم، دوره نقادی متأخر، کانت.

* * *

مقدمه

حیات فکری و فلسفی کانت به دو دوره مهم پیشانقدی و نقادی تقسیم میشود. سال ۱۷۸۱ که نقد عقل محض منتشر شد، آغاز انقلاب کپرنیکی کانت محسوب میشود. از اینروست که از این تاریخ تا پایان حیات کانت، به دوره نقادی شهرت یافته است. در این دوران، وی با نگارش سه اثر مهم در نقادی قوای عقل بشری، کارکرد عقل نظری را در فلسفه و مابعدالطبیعه بطور کلی منکر شد و با نشان دادن تعارضاتی که عقل نظری در اثبات یا انکار مسائل مابعدالطبیعه با آنها روبرو میشود، حیطة شناخت را به امور پدیداری - یعنی مسائل تجربی و ریاضی - محدود ساخت. برخی محققان، دوره نقادی را نیز به دو بخش «اوایل دوره نقادی» و «اواخر دوره نقادی» تقسیم کرده‌اند (Huxford, 2020: p. xv). از نظر این گروه، مقایسه آثار کانت در اوایل دوره نقادی - مانند بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق - و اواخر آن مانند دین در محدوده عقل تنها - و در نظر گرفتن تحولاتی که در اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی او در طول دوران نقادی بمرور رخ داده، این تقسیمبندی را ضروری میسازد. دوره نقادی اولیه که با انتشار نقد عقل محض آغاز میشود، همزمان با چرخش کپرنیکی کانت در معرفت‌شناسی است و دوره نقادی متأخر که تقریباً با نگارش نقد عقل عملی همزمان است، اندیشه‌های تکامل‌یافته وی را در اخلاق و عقل عملی بتصویر میکشد. پژوهش حاضر به بررسی دیدگاه کانت در مورد مسئله شر، با تفکیک بین اوایل و اواخر دوره نقادی، میپردازد تا علاوه بر تبیین موضع او درباب مسئله شر، نمایانگر سیر تکاملی اندیشه‌های وی در دوره نقادی باشد.

۶۶

۱. مسئله شر از دیدگاه کانت در اوایل دوره نقاد

در این بخش مسئله شر از دیدگاه کانت بر اساس این آثار بررسی خواهد شد: نقد عقل محض (۱۷۸۱)، سخنرانیهای فلسفی (۱۷۸۳-۱۷۸۴)، ایده تاریخ عمومی (۱۷۸۴)، بنیاد



مابعدالطبیعه اخلاق (۱۷۸۵)، آغاز حدسی تاریخ بشر (۱۷۸۶).

۱-۱. نفی مجازات‌انگاری شر طبیعی

یکی از دیدگاه‌های رایج در توجیه فلسفی شرّ طبیعی در دوره کانت، قائل شدن به نقش کیفی برای شر در حیات بشری بود (Leibniz, 2005: p. 137). او حتی پیش از دوره نقادی نیز این رویکرد را نقد میکرد، اما در این دوره با پافشاری بر مبانی فیزیک نیوتنی و جبر مکانیکی، دخالت مستقیم خداوند در تدبیر عالم را نفی کرده و راه هرگونه پایه‌ریزی علمی برای طرح نظریه مجازات‌انگاری شر طبیعی را بست. او در سخنرانی‌یی که با عنوان «علیت خداوند» منتشر شده، خداوند را فقط خالق جواهر عالم دانسته است. کانت خلقت را امری دفعی تلقی کرده و این دیدگاه که خداوند هر لحظه در حال خلق کردن باشد را مردود می‌شمارد. بر این اساس، خلقت فقط یک‌بار اتفاق افتاده و تغییراتی که در جواهر عالم رخ میدهد، تعداد آنها را کم یا زیاد نمی‌کند. بعبارت دیگر، بر اثر این تحولات، هیچ جوهر جدیدی ایجاد نمیشود که نیازمند خلقت مجدد باشد، بلکه تنها صورتهای جدیدی از جواهر شکل می‌گیرد (Kant, 1978: p. 136) که بر اساس مبانی فیزیکی کانت، مبتنی بر خاصیت ذاتی ماده است. علت دیگری که کانت را به اتخاذ این مبنا کشاند، عدم امکان عقلی هر نوع ارتباطی میان ثابت و متغیر است. وی خداوند را وجودی فرازمانی و بدور از تأثیرپذیری از زمان متعالی میداند:

اساساً فقط یک عمل را میتوان در خدا اندیشید، زیرا در او توالی زمان راه ندارد. (Ibid: p. 136)

۲-۱. حمایت از ایده بهترین جهان ممکن

پیشینه نظریه نظام احسن، به فلسفه رواقی میرسد. رواقیان معتقد بودند عالم سراسر زیبایی و خیر است و زیبایی و خیر در عالم طبیعت، نشانه وجود خداست که او جمال و کمال مطلق است و به عنایت و مشیت خود، همه چیز را مطابق خیر و صلاح و برای تکامل انسان مهیا فرموده است (کاپلستون، ۱۴۰۰: ۱ / ۴۵۱). لایب‌نیتس نخستین کسی بود که از این نظریه برای توجیه مسئله شر استفاده کرد. بر اساس این دیدگاه، خدا جهان ممکن را محقق می‌سازد که برای اینکه بهترین جهان ممکن باشد، میزانی از شر در آن ضروری است (Leibniz, 2005: p. 136). کانت در یکی از سخنرانیهای خود از این نظریه دفاع کرده و از سه دلیل برای اثبات بهترین بودن جهان فعلی، بهره می‌گیرد.

۶۷

دلیل نخست دلیلی کلامی است که با توسل به حکمت آفریدگار پیش می‌رود: جهانی که خدا آفریده، بهترین جهان ممکن است، زیرا اگر جهانی بهتر از جهانی که خداوند اراده کرده، ممکن باشد، اراده‌ی بهتر از اراده‌ی الهی نیز ممکن خواهد بود. ملازمه‌ی بین این دو روشن است، زیرا همواره اراده‌ی که بهترین است، بهترینها را انتخاب می‌کند. اما اگر اراده‌ی بهتری ممکن باشد، موجودی که صاحب چنین اراده‌ی باشد نیز باید ممکن باشد. این در حالی است که خداوند واقعیت مطلق و کمال صرف است و موجودی برتر از خداوند در اندیشه نمی‌گنجد.

او سپس اشکالاتی که با تمسک به مسائلی همچون بیماری، درد و... به نظریه‌ی نظام احسن لایب‌نیتس وارد شده را رد می‌کند، زیرا معتقد است برای حکم در مورد بهترین بودن جهان فعلی، تمرکز و توجه به کره‌ی زمین بعنوان کل جهان خلقت، امری خطاست و نباید از کل ساختار عالم که زمین تنها بخش کوچکی از آن است، غفلت کرد. حتی اگر برای قضاوت نسبت به خیر یا شر بودن جهان فعلی نیز به وقایع کره‌ی زمین بسنده شود، باید توجه داشت که مجموعه‌ی خیرها و رنجهای بشر در این کره‌ی خاکی، بخوبی یکدیگر را تعدیل می‌کنند؛ افزون بر اینکه دردها و رنجها در بسیاری مواقع بخودی خود نیز مفید هستند، مانند مواردی که درد، سرخی برای کشف بیماری و درمان آن میشود (Kant, 1978: pp. 136-137).

دلیل دوم کانت برای اثبات بهترین بودن جهان فعلی به آن استناد می‌کند، دلیلی عقلی و برون‌دینی است. از منظر او، بعنوان یک اصل ضروری عقل، درک می‌کنیم که در هر حیوان و گیاهی، هیچ چیزی بیفایده و بیهدف نیست، بلکه برعکس هر چیزی حاوی ابزاری است که به بهترین وجه، برای اهدافی معین طراحی شده است. آزمایشهای مکرر تجربی این فرضیه را تأیید می‌کند. حال که چنین هماهنگی و برنامه‌ریزی‌یی در کل طبیعت سازمان یافته، یعنی در بخش محسوس (غیرمعقول) عالم مشاهده و اثبات میشود، طبیعتاً انتظار همین هماهنگی و برنامه‌ریزی در بخش ممتاز جهان، یعنی عالم معقول نیز می‌رود. بنابراین، جهان هم در بخش محسوس و هم در بخش معقول، بهترین جهان ممکن است.

وی سپس از نقش اعتقاد به نظام احسن در اخلاق سخن می‌گوید که میتواند بعنوان **سومین دلیل** در نظر گرفته شود:

اگر نمیتوانم مطمئن باشم که قوانین حاکم بر طبیعت، بهترین قوانین هستند، پس باید شک کنم که آیا در چنین دنیایی، سرانجام رفاه واقعی با



شایستگی من برای خوشبختی، ترکیب میشود یا خیر؟ (Ibid: p. 139)

اگر بین قوانین حاکم بر طبیعت هماهنگی و تناسب برقرار نباشد، انگیزه‌ی برای عمل اخلاقی باقی نخواهد ماند، چراکه هیچ تضمینی برای دستیابی به رستگاری و فلاح در نتیجه اعمال شایسته و اخلاقی، وجود نخواهد داشت و ممکن است خلاف آن رخ دهد؛ پس عدم تناسب در قوانین طبیعت، به عالم اخلاق نیز سرایت خواهد کرد (Ibid).

از نظر برخی این استدلال کارساز نیست، زیرا پیوند دادن ایده بهترین جهان ممکن با اخلاق مستلزم اینست که جهان بهترین شکل ممکن باشد تا زیربنای اخلاق شمرده شود، نه اینکه بتواند واقعاً بهترین جهان ممکن را فی‌نفسه اثبات کند (Huxford, 2020: p. 63). عبارت دیگر، این استدلال در صورتی مطلوب است که کانت لزوم ثبات اخلاق را پیش از این اثبات کرده باشد.

اشکال دیگری که به این استدلال میتوان گرفت اینست که اگر تناسب اعمال اخلاقی با نتایج آن، انگیزه عمل واقع شود، از منظر کانت این عمل اخلاقی نیست، بلکه تنها عملی اخلاقی است که با انگیزه احترام به قانون انجام شود، نه انگیزه رسیدن به سعادت و رستگاری.

۱-۳. تحول معنایی «کاملترین» در نظریه کاملترین جهان ممکن

باید توجه داشت که در دوره پیشانقدی نیز کانت نظریه نظام احسن را تأیید میکرد، اما مفهوم «کمال» را که برای رتبه‌بندی جهانها استفاده میکرد، با مفهوم «واقعیت» یکسان در نظر میگرفت. استدلالی که وی در دوره پیشانقدی از آن برای اثبات نظریه نظام احسن، استفاده کرده و خود را مبدع آن میداند، چنین است:

- کمال مطلق شیء با درجه حقیقت آن شیء مساوی است.

- واقعیات مطلق هیچگاه از یکدیگر تمایز ندارند.

- عدم تمایز در درجه حقیقت نمایانگر عدم تمایز در درجه کمال است.

بنابراین، از بین جهانهای ممکن، تنها یک جهان میتواند بعنوان کاملترین جهان تصور شود (Kant, 1992: p. 74).

بر این اساس روشن میشود که وی در دوره پیشانقدی مفهومی هستی‌شناسانه از کمال مدنظر داشته، اما در دوره انتقادی از یک مفهوم ارزش‌شناختی بهره میگیرد. معیار انتقادی به ملاحظاتی مبتنی بر ساختار خیر بما هو خیر است، درحالیکه سنجه پیشانقدی - دست کم

تا حدی - به ملاحظاتی که مبتنی بر ساختار وجود بماهو وجود است، متوسل میشود. در دوره انتقادی، کانت ارزش‌شناسی دوگانه‌یی را اتخاذ میکند که بر اساس آن، دو نوع خیر وجود دارد: خیر اخلاقی و خیر طبیعی، که بنوبه خود مبتنی بر دوگانگی اساسی حساسیت و فاهمه (حس و درک) است. خیر حقیقی همان خیر اخلاقی است که برای همگان رضایت‌بخش است (Krishnan, 2021: p. 29). وی در نقد عقل عملی که بعدها نوشته، مرز روشنتری میان خیر و شر حقیقی که با معیار عقلانی و همگانی شناخته میشود، و شر شخصی یا آنچه با ملاک حساسیت ارزیابی می‌گردد، قائل میشود. در بخش دوم مقاله به این مطلب بیشتر پرداخته خواهد شد.

۴-۱. معرفی آزادی بعنوان منشأ شر

یکی از آثاری که کانت در این دوره نوشته، مقاله «آغاز حدسی تاریخ بشر» است که در واکنش به انتقادات هردر^۱ به روشنگری، بویژه در کتاب ایده‌یی برای یک فلسفه تاریخ انسانی^۲، در سال ۱۷۸۴ منتشر شد. کانت در این مقاله بر مبنای فرضیه تمثیلی بودن تعابیر کتاب مقدس در شرح پیدایش انسان و جریان هبوط، به ارائه تفسیری فلسفی از مراحل نخست زندگی بشر پرداخته و از «صدای خدا» که با آدم سخن گفته به «هدایت غریزی و طبیعی» که بین انسان و حیوان مشترک است، از «خوردن میوه ممنوعه» به برانگیخته شدن قوای عقلانی در بشر و از «هبوط» به خروج انسان از مرحله حیوانیت (هدایت غریزی) به مرحله انسانیت (بهره‌مندی از هدایت عقل، یا بعبارت دیگر، خروج از ولایت طبیعت بسمت وضعیت آزادی) تعبیر میکند.

کانت تلاش عقل برای تعالی دادن انسان به مرتبه انسانیت را در چهار مرحله توصیف میکند که مرحله اول، آزادی عملی است. بنابراین تاریخ طبیعت از خیر شروع میشود، زیرا کار خدا بوده است، اما تاریخ آزادی از شر آغاز میشود، زیرا اثر انسان است. بنابراین افراد انسانی باید خود را مسبب تمام بیماریها و رنجها بدانند و در مقام عضوی از یک مجموعه، باید حکمت و هدفمندی این نظم را ستایش کنند (Kant, 2007a: p. 169).

بر این اساس، کانت بنوعی دفاعیه مبتنی بر اختیار را یادآوری میکند. وی آزادی را که از ثمرات بهره‌مندی از نیروی عقل است، سر منشأ وقوع شر در انسان معرفی میکند. او این ایده را در اواخر دوره انتقادی، در دین در محدوده عقل تنها بتفصیل بیان کرده است.

1. Johann Gottfried von Herder (1744-1803)

2. *Ideen zur Philosophie der Geschichte der Menschheit/ Outlines of a philosophy of the history of man*

کانت این انسان‌شناسی منفی‌نگرانه را با طرح فرایند رشد اخلاقی در نوع بشر، تعدیل کرده و حرکت نوع انسان را بسمت کمال اخلاقی میدانند. با این دیدگاه، گرچه غیرمستقیم اما آگاهانه، اعتراض دیگری را که ممکن است - بدلیل آفرینش مخلوقی که آزادانه مرتکب شر میشود - متوجه خداوند گردد، نفی میکند، زیرا بنظر میرسد دفاعیه مبتنی بر اختیار، گرچه مسئولیت مستقیم شرّ اخلاقی را از دوش خداوند برمیدارد، اما نقش او را در خلق فاعل چنین شرّی کمرنگ نمیسازد، چراکه خداوند با علم پیشین خود از نتیجه عمل آزادانه انسان آگاهی داشته اما برغم این آگاهی، به آفرینش او رضایت داده است (Huxford, 2020: p. 66). با این بیان، کانت قدوسیت خداوند را توجیه میکند، زیرا با پیمودن این مسیر، تمام نوع بشر در نهایت به کمال میرسند (Kant, 2001: p. 41).

۵-۱. جمع‌بندی بخش اول

برخلاف رویکرد سلبی کانت به تئودیسسه‌های فلسفی در اواخر دوره نقادی، شواهد بسیاری وجود دارد که او در دوره نقادی اولیه هنوز به امکان اقامه تئودیسسه فلسفی اعتقاد داشته و خود به این امر اقدام کرده است. پیش از این گفته شد که کانت برای اثبات بهترین جهان ممکن، چنین استدلال میکند: کسی که بهتر است، بهتر را انتخاب میکند. از آنجایی که هیچ موجودی بهتر از خدا وجود ندارد یا نمیتواند وجود داشته باشد، نمیتوان بهتر از جهانی که او انتخاب کرده، تصور کرد. تأیید این تصور که جهان ما برغم وجود شر اخلاقی، بهترین جهان ممکن است، دلالت بر یک تئودیسسه دارد. همچنین در این دوره، کانت علاوه بر حمایت از ایده بهترین جهان ممکن، با طرح آزادی و اختیار بعنوان منشأ شرّ اخلاقی، ارزشگذاری اقسام خیر، منحصر ساختن خیر واقعی در اراده خیر، و در نهایت، ترسیم روند تاریخی پیشرفت نوع بشر از شر بسوی کمال اخلاقی، اساس و بنیان تئودیسسه‌یی را پایه‌ریزی میکند که شاید بتوان آن را تئودیسسه «پیشرفت اخلاقی» نامید؛ چنانکه بعضی از کانت‌پژوهان به آن معتقدند (Huxford, 2020: pp. 80-81). گرچه خود او در این مرحله از واژه «تئودیسسه» استفاده نکرده، اما در اواخر دوره نقادی از بسط و تفصیل همین ایده با نام «تئودیسسه اصیل» یاد میکند.

کانت در «آغاز حدسی تاریخ بشر»، روندی تاریخی را ترسیم میکند که خدا آن را به اجرا درآورده است. در عین حال، انسان خود مسئول اعمال بدی است که در طول پیشرفت خود بسوی کمال اخلاقی، مرتکب میشود. چنین تئودیسسه‌یی وجود شر را نفی

نمی‌کند، اما بدلیل نتیجه نهایی آن که خیر نوعی است، آن را نادیده می‌گیرد:

در اینجا یک چشم‌انداز تسلی‌بخش به آینده باز خواهد شد که در آن گونه انسان در فاصله‌ی دور نمایش داده می‌شود که در نهایت بسمت پیوستن به شرایطی تلاش می‌کند که همه ریشه‌هایی که طبیعت در او قرار داده را می‌تواند بطور کامل رشد دهد و مسئولیتش در اینجا روی زمین محقق گردد. چنین توجیهی از طبیعت - یا عبارت بهتر، مشیت - انگیزه اهمیت ندادن به انتخاب دیدگاهی خاص برای در نظر گرفتن جهان نیست (Kant, 2007b: p. 119).

همچنین او به نکاتی مهم اشاره می‌کند که اگر بسط داده می‌شدند، هر یک می‌توانست دفاعیه یا حتی تئودیسه‌ی مستقل را شکل دهد. نکته نخست، جهل انسان و قصور درک او از حکمت فرامین الهی و همچنین قضاوت نسبت به خیر یا شر بودن کل نظام خلقت است. کانت ستاره‌شناسانی را که نشان داده‌اند جهان ما جزئی از یک کل بسیار بزرگتر است، ستایش می‌کند (Idem, 2001: p. 412). بنابراین گرچه نمی‌توانیم خداوند را از مسئولیت شر تبرئه کنیم، بدلیل عدم آگاهی کافی هم نمی‌توانیم او را محکوم نماییم (Huxford, 2020: p. 78).

نکته دیگر در نظر گرفتن مجموع خیر و شر در جهان و تناسب آنها با یکدیگر است که در نهایت به نوعی تعادل می‌انجامد. البته این مطلب می‌تواند در خدمت تئودیسه نظام احسن نیز قرار گیرد، اما بهر حال، کانت به اندازه کافی به آن نپرداخته است. مطلب سوم که می‌توانست بمثابة تئودیسه‌ی مستقل، بتفصیل بیان شود، ابزاری بودن شر برای وصول به خیر است. این تئودیسه بر اساس بیعدالتی در جهان ترسیم می‌شود:

اما فدا کردن آرامش، قدرت و مزیت خود، در زمانی که قوانین ابدی اخلاقی آن را ایجاب می‌کند، فضیلت واقعی است و شایسته پاداشی در آینده است! اگر در این دنیا اصلاً تناسبی بین اخلاق و رفاه وجود نداشت، فرصتی برای ما وجود نداشت که واقعاً با فضیلت باشیم (Kant, 2001: p. 414).

در اینجا، شر نقشی ابزاری ایفا می‌کند که عبارتست از ایجاد شرایطی که ما را مجاب می‌کند بشیوه‌ی اخلاقی عمل کنیم؛ چه تصمیم به انجام این کار داشته باشیم و چه نداشته باشیم. در واقع، کانت پیشنهاد می‌کند که ما نمی‌توانیم بدون بیعدالتی در جهان، اخلاقی باشیم. شاید علت اینکه این نکات به اندازه کافی در بیان کانت برجسته نشده، عدم قصد جدی او برای ورود به مسئله شر باشد؛ نقصی که آن را در اواخر دوره نقادی با

نگارش دین در محدوده عقل تنها بخوبی جبران کرد.

البته چالش اساسی سازماندهی افکار کانت در این دوره، پراکندگی مطالب وی در شکلهی به تئودیسسه‌های معتبر نزد او نیست، بلکه تصور امکان اقامه هرگونه تئودیسسه فلسفی است که با معرفت‌شناسی او و نقادیش از عقل نظری، سازگار نیست. او برغم اینکه هرگونه معرفت نظری نسبت به خداوند را غیرممکن میدانده، به ترویج تئودیسسه‌هایی فلسفی مبادرت ورزیده که دست‌کم تا حدی، منوط به شناخت خداوند است.

۲. مسئله شر از دیدگاه کانت در اواخر دوره نقد

مسئله شر از دیدگاه کانت و تئودیسسه مورد قبول او در اواخر دوره نقادی، با آثار مستقلی که در اینبار برشته تحریر درآورده، به نقطه اوج و شکوفایی خود میرسد. در تبیین دیدگاه وی در این دوره، مطالعه و بررسی مقاله‌یی که تحت عنوان «ناکامی تمامی تئودیسسه‌های فلسفی» در سال ۱۷۹۱ منتشر کرده و مقالاتی که در مورد «اصل شر در طبیعت انسان» نوشته و سپس، کتاب دین در محدوده عقل تنها که در سال ۱۷۹۳ منتشر کرده، کافی است. با وجود این، نیم‌نگاهی به سایر آثار وی که در طول این مدت منتشر شده - مانند نقد عقل عملی (۱۷۸۸)، نقد قوه حکم (۱۷۹۰)، پایان همه چیز (۱۷۹۴) و انسان‌شناسی از دیدگاه عملی (۱۷۹۸) - نیز در این زمینه راهگشاست.

۲-۱. تعریف خیر و شر از منظر کانت

نخستین مطلبی که باید در بررسی مسئله شر از منظر کانت به آن پرداخت، تعریف وی از دو مفهوم «خیر» و «شر» است. او در این دوره با صراحت و تفصیل بیشتری از تعریف عرفی رایج از خیر و شر فاصله گرفته است. وی موضعی کاملاً مخالف با موضع اخلاق لذت‌گرایانه اتخاذ کرده و احساس لذت را که یک امر تجربی و پسین است، معیار صالحی برای تشخیص خیر و شر قلمداد نمیکند، بلکه تنها مرجع صلاحیت‌دار برای چنین تشخیصی را عقل میدانند. اگر احساس لذت یا خوشایندی، ملاک سعادت‌مندی و خیر قرار گیرد و غایتی فی‌نفسه تلقی شود، تنها اموری که وسیله‌یی برای رسیدن به این هدف هستند، خیر خواهند بود (خیر ابزاری) و آنچه مانع رسیدن به چنین غایتی باشد، شر محسوب میگردد؛ درحالی‌که خیر و شر مفاهیمی ناظر به اعمال هستند، نه احساسات شخصی، زیرا به اراده برمیگردند و تنها محرک اراده برای صدور فعل نیز قانون عقل است. بنابراین خیر و شر بصورت مطلق، فقط میتواند توصیفگر شیوه رفتار، دستور اراده و

در نتیجه، خود شخص فاعل در مقام یک انسان (نه یک شیء) باشد. کانت در تعریف خیر و شر، با رواقیون هم‌آهنگ شده و درد و بیماری را، گرچه ناخوشایند تلقی میکند، شر بحساب نمی‌آورد؛ همچون عقوبت یک انسان گناهکار که گرچه برای او همراه با رنج و درد است، اما هیچ انسان عاقلی منکر خیر بودن آن نیست (کانت، ۱۳۹۵: ۹۹-۱۲۲). از منظر کانت «چیزی که ما از آن به خیر تعبیر میکنیم، باید موضوع مورد تمایل در قضاوت هر انسان متعقل و شر، باید موضوع نفرت در نظر هر کس باشد» (همان: ۱۰۲). او در این راستا، از گستردگی دامنه‌ی واژگان زبان آلمانی برای تفکیک بین خیر و سعادت و شر و اندوه، بهره برده است (همان: ۱۰۱).

۲-۲. انکار شایستگی تئودیه‌های فلسفی در پاسخ به مسئله شر

یکی از آثار مستقلی که کانت در اواخر دوره نقادی در موضوع شر برشته تحریر درآورده، مقاله‌یی با عنوان «ناکامی تمامی تئودیه‌های فلسفی» است که در سال ۱۷۹۱ به چاپ رسیده است. این مقاله را میتوان اولین ورود جدی کانت به مسئله شر، با در نظر گرفتن مبانی جدید معرفت‌شناسی او دانست. در این مقاله، کانت با توجه به رویکرد غالب در تقسیم‌بندی شر به شر طبیعی و شر اخلاقی، به تبیین هر یک از این دو نوع پرداخته و نوع دیگری را نیز افزوده تا مانند همیشه، یک تقسیم‌بندی سه‌گانه ارائه دهد. نوع سوم شر از منظر او، بیعدالتی در کیفیت و پاداش در دنیاست که کم‌وبیش همگان شاهد آن هستند (همو، ۱۳۹۷: ۱۹۹).

انتخاب این سه محور، به کانت در گزینش تئودیه‌های ممکن و مطرح در عصر خود و نقد و ارزیابی آنها کمک میکند. گرچه او از صاحبان این تئودیه‌ها نامی نبرده و حتی مشخص نیست که آیا تمام طرفدارانی داشته یا خودش صرفاً به ارائه تمامی نظریه‌های مقدر اقدام نموده، میتوان محور اصلی هر سه مرحله از تئودیه‌های طبقه‌بندی شده را در آثار برخی از گذشتگان و معاصران وی، همچون پاپ الکساندر و لایب‌نیتس ردیابی کرد. ارائه این تئودیه‌ها و نقدهای کانت بر آنها پژوهشی مستقل میطلبد و در گنجایش مقاله حاضر نیست. تنها بطور خلاصه میتوان گفت: با وجود اذعان به ناتوانی عقل نظری در دستیابی به نتیجه‌یی سلبی یا ایجابی برای مسئله شر و ارتباط آن با وجود خدا، کانت از باب تسالم با الهیدانان، با آنان وارد بحث شده و به ارزیابی نقادانه تئودیه‌های فلسفی در اینباره روی آورده است. او سه اشکال اساسی که الهیدانان را در دفاع از وجود خداوند بر اساس شرور موجود در عالم بچالش

میکشد، مطرح کرده و پاسخهای داده شده به این سه شبهه را ابطال میکند و تمامی آنها را ناکام میداند (همان: ۱۹۵-۲۱۱).

۳-۲. تئودیسۀ کانت

از آنچه گذشت روشن شد که از منظر کانت آنچه حقیقتاً استحقاق عنوان «شر» را دارد، شر اخلاقی است. در اینجا باید به این پرسش پاسخ داده شود که آیا وقوع افعال شرورانه و انگیزه‌های مخالفت با قانون اخلاقی، بنحوی اجتناب‌ناپذیر بر اساس سرشت پلید انسانی نشئت میگیرد یا انسان بطور تمام و کمال، مسئول افعال شرورانه خویش است؟ در فرض اول، خداوند بعنوان خالق انسان، مسئول شر اخلاقی است و انسان هیچ نقشی در پدید آوردن شر ندارد. در فرض دوم، شر اخلاقی از لوازم وجود اختیار در انسان است. اما از آنجا که ممکن است پرسیده شود چرا خداوند انسان را موجود مختاری که همواره راه خیر را برگزیند، نیافریده است؟ ضروری است به تحلیل منشأ شر در انسان، یا بعبارت دیگر، زمینه‌های بنیادی وقوع شر پرداخته شود. کانت از یکسو تمایل به شر را نهاده شده در سرشت انسان میداند و از سوی دیگر، بر اختیار و مسئولیت تمام و کمال انسان نسبت به اعمال خویش اصرار میورزد.

بحث خیر و شر در دوره انتقادی متأخر، حجم وسیعی از آثار کانت را به خود اختصاص داده و سهم بسزایی در شکلگیری فهم ما از نظام اخلاقی او دارد. تمرکز کانت بر مبحث آزادی اراده و اختیار بعنوان یکی از اصول موضوعه عقل عملی، در این دوره، بر اساس مفهوم ایجابی اختیار، یعنی مطابق بودن انگیزه مجاب‌کننده اراده با قانون اخلاقی است. از اینرو ارتباط انگیزه با قانون اخلاقی، ملاک و معیاری برای جداسازی خیر و شر لحاظ شده و بتبع اتصاف اراده به خیر یا شر، خود فاعل اراده (انسان) نیز به وصف خیر یا شر متصف میشود. او برغم اذعان به امکان تحقق واسطه میان خیر و شر از لحاظ تجربی، تصور آن را از لحاظ اخلاقی محال میداند، چراکه ممکن است رفتاری در خارج نه خوب باشد و نه بد، اما انگیزه تحقق آن رفتار، یا تطابق با قانون اخلاقی است که در این صورت خیر قلمداد میگردد، یا هر انگیزه‌ی غیر از این است، که شر محسوب میشود. همچنین یک انسان از نظر اخلاقی نمیتواند در یک مورد خیرخواه، اما در موردی دیگر، شرور باشد، زیرا اگر در یک مورد خوب باشد به این معناست که قانون اخلاقی را اصل رفتار خود قرار داده است و اگر در عین حال از جهت دیگر شرور باشد، چون قانون اخلاقی اطاعت از

۷۵



فرح رامین، زهرا فرزادگان؛ سیر تطور تئودیسۀ در اندیشۀ نقادی متقدم و متأخر کانت

تکلیف، یک قانون واحد و فراگیر است، لازم می‌آید یک قاعده در عین حال، جزئی و محدود باشد و این مستلزم تناقض است (همو، ۱۳۹۴: ۵۹-۵۶).

ممکن است برخی عبارات کانت این گمان را برانگیزد که وی به نوعی حالت خنثی میان خیر و شر در رفتار انسان قائل است، زیرا از تمایز میان سه مرحله از استعداد شرارت در طبیعت انسان سخن می‌گوید - (۱) ضعف کلی قلوب انسانی در پیروی از اصول اتخاذ شده یا شکنندگی طبیعت انسان؛ (۲) فقدان اخلاص در قلوب انسانی؛ (۳) فساد یا واژگونی قلوب انسانی - اما باید توجه داشت هر سه مرحله از منظر کانت شر محسوب می‌شود و تنها درجات و مراتب آن متفاوت است، چراکه در مرحله نخست، انسان در مطابق ساختن کامل اراده خود با اصول اخلاقی در مرحله عمل (نه در مرحله اندیشه یا انگیزه) ضعیف است. «من کاملاً می‌خواهم اما نمیتوانم» که شکوه یکی از حواریون است، کاملاً بر این ضعف انسانی دلالت دارد. مرحله دوم، به حالتی اطلاق می‌شود که اصل رفتار در واقع خیر است، اما از نظر اخلاقی، ناب نیست، چراکه قانون اخلاقی چنانکه باید، بعنوان تنها انگیزه کافی اتخاذ نشده است. بعبارت دیگر، اعمال مطابق تکلیف، صرفاً بر اساس تکلیف صورت نگرفته است. مرحله سوم، عبارتست از تمایل اراده به اصولی که انگیزه‌هایی غیر از قانون اخلاقی برای رفتار ایجاد می‌کنند. در این حالت، شیوه تفکر از پایه و اساس (تا آنجا که به خصلت اخلاقی مربوط است) فاسد می‌شود و بهمین دلیل، انسان در مقام یک موجود شرور ظاهر می‌شود.

کانت از راه دیگری برای اثبات شرورانه بودن عمل در حالت عدم اخلاص (مرحله دوم شرارت) وارد شده و می‌گوید: فردی که برای خوش رفتاری، انگیزه قانونی ندارد، تابع منطوق قانون است (یعنی اعمال او همان است که قانون فرمان داده)، اما کسی که همیشه قانون اخلاقی را انگیزه رفتار خود قرار می‌دهد، روح قانون را مراعات می‌کند. بموجب این نگرش است که میتوان گفت «آنچه از ایمان برخاسته، گناه است»، زیرا اگر جز خود قانون اخلاقی، انگیزه‌های دیگری لازم باشد تا اراده بتواند بر انجام اعمال منطبق با قانون تعین یابد، انطباق اعمال با قانون صرفاً تصادفی خواهد بود و این امور دقیقاً بهمین نسبت، میتوانند انسان را به تجاوز از قانون برانگیزند (همان: ۶۶-۶۵). آنچه حتی بیش از این، توهم وجود حالتی خنثی میان خیر و شر در افعال انسان از منظر کانت را برمی‌انگیزد، تصریح او به وجود حالتی بین فضیلت و رذیلت، بنام «فقدان» است. او فضیلت را ملکه مقاومت می‌شمارد و از نظریه وجودی بودن شر اخلاقی دفاع می‌کند، اما

معتقد است میتوان عملی سلبی، بمعنای اجرا نکردن قانون اخلاق (نه لزوماً مخالفت کردن با قانون اخلاق)، را تصور کرد که فقدان فضیلت محسوب میشود نه ردیلت (همو، ۱۳۹۹: ۳۱۹).

دو احتمال برای رفع تعارض این سخن با اندیشه نخستین کانت در این زمینه وجود دارد. نخست اینکه، گفته شود از آنجا که فضیلت مقاومت در برابر انگیزه‌های خلاف اخلاقی است، مستلزم وجود چنین انگیزه‌هایی در موجودات متعقل بوده و از همینروست که موجودات مقدس یا فرشتگان، فاقد فضیلت شمرده میشوند. بنا بر این تفسیر، حالت فقدان که کانت از آن سخن گفته، فقدان فضیلت و ردیلت در موجوداتی است که امکان متصف شدن به هیچیک از این دو را ندارند. همچنین میتوان گفت: فقدان ناظر به ساحت تجربی اعمال است که از همان ابتدا از ساحت ناب اخلاقی تفکیک شده و خارج از موضوع بحث حاضر است. بنابراین میان خیر و شر هیچ مرحله خنثایی وجود ندارد و یک عمل یا عبارت دقیقتر، یک اراده، یا خیر است یا شر. محدوده سخن از این هم فراتر میرود و طبیعی بودن خیر یا شر در سرشت انسان بعنوان یک نوع (نه افرادی از یک نوع)، مورد بحث قرار میگیرد. کانت نوع انسان را در برخورداری از سرشت شر بطور طبیعی، یکسان می‌انگارد و طبیعی بودن شر را نیز بمعنای خصلتی میداند که در طول زمان برای انسان حاصل نشده، بلکه از ابتدای تولد با او همراه بوده است (همو، ۱۳۹۴: ۵۹۶۰).

نکته مهم اینجاست که مستند کانت در انتساب تمایل به شر در طبیعت انسان بعنوان یک نوع، تجربه است؛ به این معنی که بر اساس آنچه از طریق تجربه در مورد انسان میدانیم، بنحو دیگری نمیتوان در مورد او حکم کرد. سپس، کانت از این مشاهده تجربی نتیجه میگیرد که میتوان شر را بنحو درون‌ذهنی در وجود هریک از افراد، حتی بهترین آنها، فرض کرد (همان: ۶۸)؛ هرچند در درسهای فلسفه اخلاق، موضع دیگری اتخاذ کرده و افراد بشر را در سرشت و طینت، یکسان ندانسته است. او در پاسخ به این پرسش که آیا شخص ردیلت‌مند میتواند فضیلت‌مند شود، تفاوت ذاتی بین افراد در تمایل به فضیلت یا ردیلت را برسمیت شناخته و تغییر طبیعت بسوی فضیلت‌مندی را برای افراد بدطینت، امری بسیار مشکل اما ممکن، قلمداد کرده است. او برای این موضوع، سقراط را مثال زده که گفته‌اند: طبیعتاً خوش‌قلب نبود اما بر اساس قانون اخلاقی، بر بدطینتی خود مسلط شد. از سوی دیگر، کانت آلوده شدن اشخاص فضیلت‌مند به ردائل را موقتی خوانده و بازگشت

آنها به ریشه خویش را امری طبیعی میدانند (همو، ۱۳۹۹: ۳۳۰).

۴-۲. شر رادیکال یا تمایل طبیعی انسان به شر

از منظر کانت، انسان دارای دو ساحت جسمانی (حیوانی) و اخلاقی (انسانی) است. همچنین استعداد و پایه خیر در انسان با تمایل به شری که در سرشت او نفوذ کرده، اراده او را محکوم انگیزه‌های خیر و شر میکند، اما برخلاف آنچه ممکن است در بدو امر به نظر آید، تمایل به شر از ساحت جسمانی (حیوانی) انسان برنخاسته، بلکه به اراده او بعنوان یک موجود اخلاقی مربوط میشود، زیرا شر اخلاقی باید از اختیار نشئت گرفته باشد و استناد تمایل جسمانی (که بر انگیزه‌های حسی مبتنی است) به کاربرد اختیار (خواه خیر باشد خواه شر) یک تناقض است.

پیش از این گذشت که خیر حقیقی، اراده خیر، یعنی اراده عمل مطابق با قانون اخلاقی، است و شر حقیقی اراده عمل بر خلاف قانون اخلاقی است. هر اراده‌یی از منظر کانت، اثر قوه میل است. در این قوه، نخست تمایل قرار دارد که زمینه درون‌ذهنی یک میل است. تمایل خصلتی است که انسان را بجانب لذت سوق میدهد، پیش از آنکه انسان آن را تجربه کرده باشد؛ مانند تمایل به مواد مست‌کننده حتی در افرادی که تجربه و تصویری از مصرف این مواد ندارند. پس از آن، غریزه است و آن نیاز محسوس به لذت بردن از چیزی است که هنوز تجربه نشده است؛ مانند انگیزه سازندگی و ایجاد کردن در حیوانات، یا میل جنسی. پس از غریزه، میل قرار دارد که بر اثر تجربه یک امر لذت‌بخش ایجاد میشود و تأثر را بدنبال خود می‌آورد.

برای اینکه جایگاه تمایل نسبت به مرحله اراده خیر و شر بهتر روشن شود ترسیم الگوی زیر مفید است.



تمایل لزوماً فطری نیست، بلکه میتواند اکتسابی یا مجعول خود انسان باشد. از آنجاکه تمایل به شر بعنوان زمینه درون‌ذهنی امکان انحراف اصل اراده از قانون اخلاقی لحاظ میگردد و متعلق به نوع انسان است، میتوان آن را تمایل طبیعی به شرارت نامید. بنابراین تمایل، زمینه درون‌ذهنی تعیین اراده است که قبل از هر فعلی، تحقق می‌یابد و بنابراین، خود آن هنوز یک عمل محسوب نمیشود، بلکه زمینه صوری هر نوع فعل ضد قانون است

که بلحاظ ماده، نقض قانون و ردیلت است. کانت این تمایل طبیعی را «شر رادیکال» نامیده که در برخی ترجمه‌های فارسی به «شر بنیادی فطری» برگردانده شده است (همو، ۱۳۹۴: ۶۸-۶۴). بر این اساس، تبیین منشأ شر در طبیعت انسان برای دفع توهّم جبر یا تقویت شبهه کلامی شر و مسئول دانستن خداوند بعنوان خالق انسان، در برابر شرور اخلاقی که از انسان سر میزند، ضرورت می‌یابد. در این دوره نیز چون دوره‌های قبل، کانت بر مسئولیت خود انسان در برابر گناهان تأکید فراوان دارد؛ بگونه‌یی که یادآور دفاعیه مبتنی بر اختیار است.

۵-۲. منشأ شر در طبیعت انسان

کانت شر را ذاتی بشر میخواند و آن را «شر رادیکال» توصیف میکند. شر رادیکال بمعنای شر افراطی نیست، بلکه زمینه وقوع شر است که در انسان بما هو انسان، وجود دارد (Huxford, 2020: pp. 114-115). او ممکن بود در تبیین این مطلب، با دو نوع سوء فهم مواجه شود: نخست، سلب مسئولیت از انسان در برابر شر اخلاقی، بدلیل برداشت جبرانگاران از مفهوم شر ذاتی و دوم، تفسیر سنتی از رسوخ شر در سرشت انسان بر اساس کتاب مقدس که از آن به «گناه اولیه» تعبیر میشود (زوپانچچ، ۱۳۹۶: ۱۲۱). سوء برداشت دوم نیز کمتر از مورد اول، از انسان سلب مسئولیت نمیکند و این بروشنی با مبانی کانت در تضاد است. بنابراین کانت میبایست بحث مفصلی در این مورد از حیث سلبی و ایجابی، ارائه کند تا جلوی هرگونه تفسیر نادرست را بگیرد.

۵-۲-۱. نفی تفسیر سنتی از منشأ زمانی شر در طبیعت انسان

کانت از دو منشأ احتمالی عقلی و زمانی برای شر در طبیعت انسان سخن میگوید. در اینجا منشأ بمعنای اشتقاق آغازین یک معلول از علت نخستین خود است؛ یعنی علتی که خود معلول علت دیگری از همان نوع، نیست. در بحث از منشأ عقلی فقط وجود اثر مدنظر است، اما بمعنای دوم، تحقق آن بعنوان معلول علتش در ظرف زمان مدنظر است (کانت، ۱۳۹۴: ۷۶). کانت جستجوی منشأ زمانی برای شر بنیادی در طبیعت انسان را از دو جهت خطا میداند. علت نخست، ضرورت اثبات اعتبار تاریخی متن کتاب مقدس است تا آموزه گناه اولیه، بر اساس آن اثبات شود. این تلاش از منظر کانت، امری لغو بنظر میرسد. علاوه بر این، روایت کتاب مقدس از منشأ زمانی راه‌یافت شر در طبیعت انسان، اولین انسان را در ارتکاب شر، تحت تأثیر عوامل بیرونی معرفی میکند، چرا که وسوسه‌های

۷۹



فرح رامین، زهرا فرزادگان؛ سیر تطور تنودیسسه در اندیشه نقادی متقدم و متأخر کانت

تحریک‌آمیز، او را از ساحت بیگناهی به دام گناه افکند. این در حالی است که اگر شر را نسبت به طبیعت بشری، بیرونی در نظر بگیریم، در دام دترمینیسم کلاسیک گرفتار میشویم؛ گویی خداوند ما را بخاطر چیزی مجازات میکند که بمعنای دقیق کلمه، خارج از اختیارمان بوده است (زوپانچیچ، ۱۳۹۶: ۱۲۲).

در عین حال، کانت در جستجوی منشأ عقلی شر، همسو با گزارش کتاب مقدس قلم میزند و حتی با ادبیات مسیحیت کلاسیک سخن میگوید. او بصراحت شر بنیادی را همان گناه اولیه میخواند که بهیچ وجه انسان نمیتواند از آن تبرئه شود. تحول قلبی انسان و خودداری از ارتکاب دوباره گناهان نیز نمیتواند جبران‌کننده آن شر آغازین باشد؛ همچنانکه انجام اعمال خیر، هر قدر هم که حداکثری باشد، باز بمیزان تکلیف است و نقشی در جبران گناهان سابق ندارد. این گناه آغازین، اگر با معیار عدالت عقلانی سنجیده شود، توسط فردی دیگر نیز قابل خنثی شدن نیست، زیرا مسئولیتی نظیر بدهی مالی نیست که شخص دیگری بتواند آن را عهده‌دار شود، بلکه این شخصی‌ترین مسئولیت، یعنی مسئولیت گناه است که فقط شخص گناهکار میتواند آن را بدوش بکشد و دیگران حتی از باب ایثار و کرامت، نمیتوانند آن را تقبل کنند (کانت، ۱۳۹۴: ۱۱۴). بدین ترتیب، کانت با پیروی از فرضیه سازگاری وحی و عقل صرف، موفق به ارائه تفسیری نو از تاریخ توراتی میشود که از یک اصل هرمنوتیکی پرده برمیدارد. این اصل عبارتست از فهم عبارتهای اصلی تورات بمنزله گزاره‌های اخلاقی‌یی که معطوف به طبیعت انسانیند. به این طریق، دین مسیحی در نهایت به دینی طبیعی و در عین حال، مبتنی بر وحی الهی مبدل میشود؛ دینی که از منظر کانت، انسانها از طریق کاربرد عقل خویش بخودی خود میتوانند و میبایست به آن نایل شوند (هوفه، ۱۳۹۲: ۳۰۰).

بعبارت دیگر، این گزارش تاریخی هبوط انسان از عدن، نه از این جهت که اعتبار خویش را از صحت و اعتبار کتاب مقدس گرفته، بلکه از این حیث که دارای یک ارزش درونی معتبر برای همگان است - ولو اینکه بدون این شواهد تاریخی اثبات شود - و تنها معنایی است که با توسل به آن، میتوان از پیام کتاب مقدس، چیزی را که برای اصلاح و بهبود حال ما مناسب است، استنتاج کرد، قابل استفاده است (کانت، ۱۳۹۴: ۸۵).

با نفی تفسیر سنتی از منشأ شر در طبیعت انسان، دیدگاه کانت از تفاسیر دترمینیستی تا حدودی پیراسته گشته، اما مفهوم شر بنیادی هنوز آنچنانکه باید، تبیین نشده است. ازاینرو کانت باید به دفع سوء برداشتی دیگر نیز اقدام کند که اینک به آن پرداخته میشود.

۲-۵-۲. نغی تفسیر رواقی از منشأ عقلی شر در طبیعت انسان

در اندیشه فلاسفه رواقی، تمایلات حیوانی که یکی از دو ساحت وجود انسانی را در بر میگیرد، بعنوان منشأ شر تلقی میشد. کانت نه تنها این تمایلات را عامل شر نمیداند، بلکه آنها را بخشی از استعداد خیر در وجود انسان معرفی میکند. این تمایلات اگر فی نفسه لحاظ شوند، خیر هستند و تصمیم به ریشه کن کردن آنها نه تنها بیهوده، بلکه خطاست و میتواند ضررهای جبران ناپذیری به جسم و روح انسانی وارد سازد؛ بلکه دستیابی به فضیلت برای انسان، در سایه بهره‌مندی از همین امیال، ممکن است. از سوی دیگر، این امیال در وجود انسان سرشته شده‌اند و ما مسئول پدیدآوردن آنها نیستیم؛ پس تمایل به شرارت نمیتواند از این امیال ناشی شده باشد، بلکه منشأ تمایل به شرارت در انسان را باید در چیزی جستجو کرد که انسان، خود عامل ایجاد آن باشد. شر بدلیل شأن اخلاقی بی که دارد، باید متعلق به عناصر انسانی در وجود انسان باشد، نه عناصر حیوانی او؛ درحالیکه احساس از عناصر حیوانی وجود انسان است، پس احساس ریشه شر نیست (همان: ۷۱-۷۰).

با بیان دیگری نیز میتوان خطای این اندیشه رواقی را نمایان ساخت. اشکالی که در تصور رواقیون از منشأ شر در وجود انسان ملاحظه میشود، در یک دور منطقی بروز میکند. از منظر رواقیون، منشأ شر در وجود انسان، تمایلات اوست. از سوی دیگر، علت تجاوز از قانون اخلاقی نیز غفلت از مبارزه با تمایلات تلقی میشود و هیچ مبدأ ایجابی برای وقوع افعال شرورانه از انسان تبیین نمیگردد. از آنسو، علت این غفلت نیز انحراف طبیعت تفسیر میشود. و اینچنین، یک دور شکل میگیرد (همان: ۹۵). پس برای تبیین منشأ شر در طبیعت انسان باید بدنبال عاملی ایجابی بود، نه سلبی.

۲-۵-۳. نظریه مختار در ارائه منشأ عقلی شر در طبیعت انسان

بیان کانت در ارائه منشأ عقلی شر، بیشتر حیثیت سلبی دارد؛ یعنی به تعیین حد و مرزهای مفهومی منشأ شر میپردازد تا مخاطب را از تصورات غلط در مورد منشأ شر آگاه سازد. او در این زمینه موفق عمل کرده است. وی بخوبی روشن میسازد که از منظر او منشأ شر:

۱. منشأ زمانی نیست، زیرا اعتقاد به وجود منشأ زمانی برای رسوخ شر در طبیعت انسان، شر را از محدوده انتخاب آزادانه بشر خارج کرده و او را دچار سردرگمی در وادی دترمینیسم میکند.



۲. چیزی خارج از وجود انسان - مانند وسوسه‌های بیرونی - یا مسلط بر انسان - مانند تمایلات حیوانی - نیست، چراکه در این صورت، مسئولیت انسان در برابر افعال اختیاری خویش، سلب میشود.

۳. منشأیی که خود معلول علت دیگری باشد هم نیست، وگرنه به محذور تسلسل گرفتار میشویم.

از این قید سوم میتوان استفاده کرد که منشأ شر را نباید در ساحت تجربی و پدیداری انسان جستجو کرد، چراکه حوادث پدیداری که با توالی زمانی همراه هستند، هر یک معلول علت پیشین خود بشمار می‌آیند؛ بهمین سبب کانت نتوانست اختیار را در ساحت پدیداری افعال انسان مفروض بگیرد. اما حیثیت ایجابی بحث که از چیستی منشأ عقلی شر در طبیعت انسان پرده بردارد، بنظر نگارنده، در کتاب دین در محدوده عقل تنها بخوبی تبیین نشده و باید با مطالعه آثار قبلی کانت که در اوایل دوره انتقادی نوشته شده، به حل این چالش پرداخت.

این انتقاد از سوی بعضی دیگر از پژوهشگران نیز وارد شده و با عنوان «ناتوانی تبیینی»، یکی از انتقادات رایج به دکترین شر رادیکال محسوب میشود. پژوهشگران چندی با تفریهای مختلف خود از این اشکال دفاع کرده‌اند. این تقریرها در مجموع حاوی این نکته است که برغم شبکه‌بندی پیچیده مفهومی و اصطلاحی که در توضیح کانت از شر رادیکال وجود دارد، در نهایت او هیچ مفهوم روشنی از این اصطلاح ارائه نکرده است (Louden, 2011: p. 108). بعنوان نمونه، ریچارد برنشتاین با این ادعا که کانت در تحلیل خود از «شر رادیکال»، ناخودآگاه خود را در یک توهم دیالکتیکی گرفتار کرده، بیشتر به این انتقاد دامن زده است. این انتقاد زمانی پررنگتر میشود که ابتکار خود کانت را در طرح مفهوم توهم دیالکتیکی در نقد عقل محض در نظر بگیریم. در این نقد، کانت در کنار توهم تجربی و توهم منطقی، از نوعی توهم خطرناکتر سخن گفته و آن را توهم دیالکتیکی نامیده است. این توهم زمانی رخ میدهد که ما سعی میکنیم درک خود را به مفاهیمی فراتر از محدودیتهای تجربه، گسترش دهیم. برنشتاین کانت را بسبب تلاش بر توضیح آنچه نتوانسته تبیین کند، گرفتار توهم دیالکتیک میداند (Bernstein, 2007: p. 35). ممکن است گفته شود کانت اساساً قصد نداشته توضیح دهد که چرا انسانها اصول غیراخلاقی را انتخاب میکنند، زیرا دلیل آن فقط انتخاب آزادانه است (Louden, 2011: p. 109) و پرداختن به هرگونه چرایی در این انتخاب، آن را از آزاد بودن خارج میکند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ایمانوئل کانت در بسیاری از آثار خود بصورت پراکنده از مسئله شر بحثی بمیان آورده است. در دوره نقادی، این مباحث نیز با مبانی جدید معرفت‌شناسی وی سازگاری می‌یابد. بررسی سیر تاریخی شکلگیری اندیشه‌های کانت در مورد مسئله شر از اوایل دوره نقادی تا اواخر آن، نمایانگر نوعی ثبات در اندیشه وی، همراه با تحول و تکامل ساختاری در موضوع شر است. در اواخر دوره نقادی، کانت با جدیت بیشتری به بحث شر ورود کرده و بیش از پیش، از تئودیه‌های فلسفی فاصله گرفته است. در این دوره، با تعریف خیر و شر، اساساً درد و رنج را از شمول شر خارج کرده و مصادیق شر را تنها به شر اخلاقی منحصر مینماید. او خیر و شر اخلاقی را تنها صفات «اراده» برشمرده و عمل خارجی را موضوع این صفات نمیداند. وی با تمرکز بیشتر بر شر اخلاقی و آنچه اراده انسان را متصف به شرارت میکند، سعی در گره‌گشایی از شبهه شر با تمسک به اصل «آزادی» و نقش آن در شکلگیری انسان اخلاقی دارد. کانت با وجود تأکید بر بنیادی بودن شر در سرشت انسان، بر خلاف تفسیر کلاسیک مسیحی، منشأ زمانی برای راه‌یافت شر به طبیعت بشر را نپذیرفته و با تفسیر سنتی رواقی که تمایلات حیوانی در انسان را عامل ارتکاب اعمال شرورانه دانسته نیز بمخالفت برخاسته است. از منظر کانت، آزادی، تنها منشأ شر در وجود انسان است که در ساحت غیرپدیداری قابل اثبات میباشد. گرچه او در دوره نقادی اولیه، همچنان نیم‌نگاهی به تئودیه‌های رایج داشته و برای اصلاح و تکمیل آنها - مانند نظریه نظام احسن و کاربرد آن در معرفت عملی انسان - تلاشهایی بخرج داده، اما در اواخر این دوره تنها بر تئودیه عملی تمرکز کرده و دست به پی‌ریزی ساختار یک تئودیه اصیل یا عملی، زده است.

منابع

- زوپانچیک، آلنکا (۱۳۹۶) اخلاقیات امر واقعی: کانت، لاکان، ترجمه علی حسن‌زاده، تهران: آگاه.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۴۰۰) تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۷) «در باب ناکامی تمام آزمونهای فلسفی در تئودیه»، ترجمه سیدمحمدحسین صالحی، در درباره شر، ج ۱، تهران: طه.
- _____ (۱۳۹۹) درسهای فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.

_____ (۱۳۹۴) دین در محدوده عقل تنبها، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
_____ (۱۳۹۵) نقد عقل عملی، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سوفیا.
هوفه، اوتفريد (۱۳۹۲) قانون اخلاقی در درون من، ترجمه رضا مصیبي، تهران: نی.

Bernstein, R. J. (2007). *Radical Evil*. Cambridge: Polity press.
Huxford, G. (2020). *Kant and theodicy*. London: Lexington books.
Kant, I. (1978). *Lectures on philosophical theology*. New York: Cornell University press.
_____. (1992). *An attempt at some reflections on Optimism*. Cambridge: Cambridge University Press.
_____. (2001). *Lectures on the philosophical doctrine of religion*. Cambridge: Cambridge University Press.
_____. (2007a). *Conjectural beginning of human history*. Cambridge: Cambridge University Press.
_____. (2007b). *Idea for a universal history with a cosmopolitan aim*. Cambridge: Cambridge University Press.
Krishnan, M. (2021). Kant's critical theory of the best possible world. *Kantian Review*, vol. 26, no. 1, pp. 27-51.
Leibniz, G. W. (2005). *Theodicy*. trans. by E. M. Huggard. Released online by the project Gutenberg [originally published in 1951 by Routledge & Kegan Paul Limited, London].
Louden, R. B. (2011). *Kant's human being*. Oxford: Oxford University Press.